

آچارکشی

داستان لبو



پوریا عالمی

● ما دوستی داریم که اسمش لبو است و کاملاً خارجی الاصل است و تا حالا چندبار آمده ایران. هریار هم نظرش درباره ما یک چیز متفاوتی بوده. بادم است دوره اصلاحات آمده بود و مردم روزی چهارتا روزنامه می‌خواندند. موقع رفتن گفت: به‌به. ایران بسیار تنهایی پرهیاوو.

لبو رفت و وقتی آمد، توی روستاها داشتند همین‌طوری گونی سیب‌زمینی بخش می‌کردند و بخشی از مردم آقای احمدی‌نژاد را داشتند دوست می‌داشتند. موقع رفتن گفت: به‌به. ایران بسیار سیب‌زمینی. چطور می‌توان با خوردن سیب‌زمینی یکی را دوست داشت و بهش رای داد؟ من هم یکی را در خارج دوست داشت رفعت داد بهش سیب‌زمینی بخورد من را دوست داشته باشد.

اقا دفعه بعد که لبو برگشت دیدم مردم توی رانندگی کله را از پنجره بیرون می‌آوردند و فحش را می‌کشتند به هم و هیشکی به هیشکی راه نمی‌دهد. طفلک شاخ درآورده بود. پرسید: این همان ایران یا عوض کرد؟ ما گفتیم همان ایران است. موقع رفتن سرش را بسته بود چون یک آقایی با قفل فرمان زده بود توی سرش. به ما گفت: ایران بسیار انگری‌برزد. الان هم دوباره این رفیق ما، لبو، از خارج آمده. گفت چرا همه پوشید لباس گرمکن؟ گفتیم چون انتخابات مجلس است و داریم گرم می‌کنیم. گفت: چطور؟ سیب‌زمینیش را چندسال پیش دادند الان دارند تنورش را گرم می‌کنند؟ ما گفتیم بله، منتهای این‌دفعه سیب‌زمینی هم در کار نیست. همین‌طوری خالی خالی. رفیق ما موقع رفتن گفت: مردم ناپیسی دارید. هریار من آمد دید آنها خوش‌تیپ‌تر شد اما کم‌پول‌تر. هریار من آمد دید آنها کمتر خواند اما سایت خبری بیشتر. به‌به.

حالا هم رفیق ما دارد برمی‌گردد خارج و استرس دارد. می‌گوید محمدرضا باهنر گفته مجلس بعد نباید دست‌تندروها بیفتد. ما می‌گوییم چرا استرس داری لبو؟ می‌گوید این چندسال یعنی دست کی بود که این‌طوری بود؟ اینها اگر تندرو نبودند تدش کنند چی می‌شود؟

ما نمی‌دانیم. ما که عادت کردیم می‌نشینیم بغل پنجره گوشمان را می‌خارانیم و به افق چشم می‌دوزیم. فقط دلمان برای لبو می‌سوزد.

یاد

بروازه دقیقه‌ای باسی ۱۳۰

میلاد بهشتی



● یازدهم آذر سال ۸۴ بود. تازه به دوربین ۲۰D Canon خریده بودم و دوست داشتم همش عکاسی کنم. ارتش یه مانور بزرگ توی جابهار داشت. خیلی دوست داشتم برم عکاسی. به مهدی عباسی‌اناری که اون‌موقع ترم آخر بود گفتم اگر می‌توانی هماهنگ کن منم بیایم. تصویربردار شبکه خبر نبود. بنده خدا کلی سعی کرد ولی نشد. گفت قسمت نیست این‌بار. ایشالا دفعه بعدی با هم میریم و خداحافظی کرد و رفت. فردا صبحش سر کلاس بودیم که دانشکده پر شد از صدای گریه بچه‌ها. هواپیمای C۱۳۰ ارتش فقط هشت دقیقه بعد از بلندشدن، سقوط کرده بود و مهدی و دونفر دیگر از هم‌کلاسی‌هایمان، سیدمهدی میرافضلی و ابراهیم بقایی و کلی از خبرنگارها که اکثر شون دوست و همکار بچه‌های دانشکده خبر بودن، شهید شدن.

حالا ۱۰سال از اون روز می‌گذره و ما هنوز به یادشون هستیم...

شتر

روزنامه

یکشنبه ۱۵ آذر ۱۳۹۴ • ۲۴ صفر ۱۴۳۷ • ۶دسامبر ۲۰۱۵ • سال سیزدهم • شماره ۲۴۶۴ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۱:۵۵ • اذان مغرب ۱۷:۱۱ • اذان صبح فردا ۵:۳۱ • طلوع آفتاب ۷:۰۰

روزنفرها



رودردرو

حاجیان: ۱۶ آذر یک جریان پیشرو بود

۴ بازتاب حوادث تلخ ۱۶ آذر روی جامعه چطور بود؟
۱۶ آذر یک جریان پیشرو عجیب بود که شهدای خود را هم تقدیم کشور کرد. بادمان نرود که آن‌موقع جهان منحصربه‌فردی از آن روزها دارد. او این روزها با سریال برحرف‌وحديث «کیما» دوباره به تلویزیون برگشته: سریالی که آن هم در فضای انقلاب می‌گذرد. از او پرسیده‌ایم که مواجهه جامعه دانشگاهی آن زمان با مسائل سیاسی روز چگونه بود؟
۱۶ آذر امسال را به مرور خاطرات آرتنا حاجیان پرداخته‌ایم؛ بازیگری که در سال‌های منتهی به انقلاب از فعالان سیاسی و دانشجویی بوده و تجربیات منحصربه‌فردی از آن روزها دارد. او این روزها با سریال برحرف‌وحديث «کیما» دوباره به تلویزیون برگشته: سریالی که آن هم در فضای انقلاب می‌گذرد. از او پرسیده‌ایم که مواجهه جامعه دانشگاهی آن زمان با مسائل سیاسی روز چگونه بود؟

۴ وقتی که جوان بودید، بهترین راه آشنایی با مسائل سیاسی آن روزگار از چه طریقی بود؟

مرکز این آشنایی‌ها و بهترین مکان برای شناخت مسائل روز، دانشگاه بود. آن‌موقع برای دانشجویان، مباحث سیاسی خیلی جدی بود چراکه نیازهای اولیه‌شان در جامعه پاسخ داده شده بود و اعتلا یافته بودند. دانشجویان آن زمان چون مرفه‌تر از دیگر اقشار جامعه بودند، این فرصت را پیدا می‌کردند که به

آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی را در سطح جامعه گسترش می‌دادند. این گروه چون به انقلاب مسلحانه باور نداشتند، سعی می‌کردند با گفت‌وگو، مردم را با مسائلی مثل استعمار، استثمار، ظلم، بی‌عدالتی، فاصله طبقاتی و... آشنا کنند. مساجد و تکیا هم در این زمینه واقعا نقش داشتند اما نمی‌شود سهم دانشجویان را نادیده گرفت.

آن زمان در کل ایران یک دانشگاه درست‌وحسابی بود با استاد‌های بی‌نظیر و فهیمه و این دانشگاه محور تمام فعالیت‌های دانشجویان ایران بود؛ منظورم دانشگاه تهران است که حادثه ۱۶ آذر در آن اتفاق افتاد.

۴ سریال «کیما» بدون فضوات درباره کیفیت آن. این روزها از تلویزیون بخش می‌شود، بازی شما در این سریال تاریخی، باعث شد که خاطرات آن روزها برایتان زنده شود؟

وقتی سناریوی این سریال را به من دادند، یکی از دلایل اصلی بذیرشم این بود که می‌توانستم در خاطرات آن دوران زندگی کنم البته نه در قالب دختری ۲۰ ساله، بلکه این‌بار در قالب مادرم که همیشه به خاطر فعالیت‌های سیاسی‌ام، نگران من بود. یکی از ویژگی‌های بازیگری همین است که با یک‌بار زندگی‌کردن، می‌توانید ده‌ها‌بار به‌جای آدم‌های دیگر زندگی کنید و من در کیما، تمام مسائل سر‌ها و دل‌نگرانی‌های پدر و مادرم را در روزهای انقلاب زندگی کردم. به خاطر دارم که قرار بود روز عاشوری سال ۵۷ در تهران یک تظاهرات میلیونی اتفاق بیفتد. مادر و پدرم نگران حضور بچه‌شان در این مراسم بودند. شب حکومت اعلام کرد که شرکت در این تظاهرات بلامانع است اما صبح که بلند شدم به خیابان بروم، دیدم پدرم در حال ایستاده و با نگرانی مرا نگاه می‌کند. بعدها گفته بود می‌خواستم برای آخرین‌بار دخترم را ببینم. این استرس‌ها را حالا درک می‌کنم که دارم آن روزها را از منظر مادرم می‌بینم. بازیگری یکی از ویژگی‌های ارزنده و مهمش این است که با یک‌بار زندگی‌کردن، ۱۰ بار جای آدم‌های دیگر زندگی می‌کنیم.

بایک زنجان‌ی، که‌اکنون به‌عنوان متهم نفتی در دادگاه حضور دارد، ادعاهای متعددی را درباره ثروتش مطرح کرده یا درباره‌اش مطرح می‌کنند که براساس آن‌ها، تا همین‌جای کار زنجان‌ی صاحب قصری در خیابان فرشته ، انگشتر الماس و خودکار طلاست؛ کارآفرینی با ثروت ۲۲ میلیاردیوری و همسر یکی از بازیگران مطرح سینمای ایران است. او از ساعتی ۵۰۰ میلیونی، ماشین‌هایی که نمی‌خواهد وزیر نفت سوارش شود می‌گوید؛ شایعاتی که خود زنجان‌ی نیز به دامن‌زدن به آنها بی‌علاقه نیست. رئیس کل بانک مرکزی، پس از اعلام ثروت ۲۲ میلیاردیوریی زنجان‌ی، این خبر را تکذیب کرد و گفت: «این یک دروغ بزرگ است و هیچ‌گونه اسنادی در این‌باره وجود ندارد». داشتن خانه مجلل که بیشتر به قصر شبیه است را هم «رسول کوهپایه‌زاده»، وکیل زنجان‌ی، تکذیب کرد. داشتن فرشی از ابریشم خالص، ساعت و خودکار آتچان‌ی نیز از دفاعیات خود زنجان‌ی بیرون آمد که اگرچه هنوز مزین به برجسب تکذیب نشده‌اند اما سخنان غلوآمیز زنجان‌ی در دادگاه، صحت وجود چنین دارایی‌هایی را نیز با تردید مواجه می‌کند. «امان‌الله قزایی‌مقدم»، جامعه‌شناس، با تقسیم‌بندی شایعات به تند و سریع، وحشت‌آور، تفرقه‌افکن، خزنده و... به «شرق» می‌گوید: «شایعه براساس یک فرمول عمل می‌کند؛ ابهام بعلاوه

اهمیت مساوی است با شایعه. هرچه یک موضوع برای مردم از اهمیت بالاتری برخوردار باشد و ابهام در زمینه آن هم بیشتر باشد، شایعه قوت بیشتری می‌گیرد و تبدیل به شایعه خزنده می‌شود که از خطرناک‌ترین انواع شایعه است». او اضافه می‌کند: «در بسیاری از مقاطع تاریخ ایران، مردم با رواج یک شایعه باعث فروپاشی یک دولت یا به‌زیرکشیده‌شدن یک مقام شده‌اند. قتل امیرکبیر را این شایعه که او می‌خواهد جای شاه را بگیرد، رقم زد. پس از حمله مغولان به ایران، آنها حکومت‌های محلی چندی در کشور به وجود آوردند که برخی از آنها را مردم با همین نیروی شایعه از بین بردند. از منظر جامعه‌شناسی، شایعه، کودتای خزنده است». براساس ادعای زنجان‌ی، او در دوران سربازی توسط آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی به محسن نوربخش، رئیس کل وقت بانک مرکزی، معرفی می‌شود تا برای او رانندگی کند. از این طریق زنجان‌ی با نوربخش ارتباط پیدا و نوربخش برای مبادله ارز از زنجان‌ی استفاده می‌کند و این می‌شود سکوی پرش متهم نفتی. این ادعا چندی بعد توسط بانک مرکزی تکذیب شد. قزایی‌مقدم در این زمینه می‌گوید: «امروز دیگر بسیاری از جامعه‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که آنچه دنیا را اداره می‌کند افکار عمومی است. بایک زنجان‌ی هم این را خوب می‌داند. به‌علاوه او می‌داند که

گزارش

مردم هدف‌های متحرک ادعاهای عجیب زنجان‌ی

در جامعه ما اعتماد مردم به مردم و مردم به مسئولان تا حدودی آسیب‌دیده است. زنجان‌ی بر همین موج سوار است». او اضافه می‌کند: «وقتی برخی از مسئولان دولت سابق، به فساد مالی متهم هستند، اعتماد مردم کاهش می‌یابد. بایک زنجان‌ی دارد از همین فضا استفاده می‌کند. او می‌خواهد به مردم بگوید: من قربانی الیگارشی‌ها و متنفذهای پشت‌پرده هستم. من به کمک آنها بالا رفتم‌ام و آنها باید محاکمه شوند نه من. در ساختار اقتصادی که رانت و رشوه وجود داشته باشد، مردم به بایک زنجان‌ی حق می‌دهند. تنها راه مقابله با این وضعیت هم شفافیت است». حتی عده‌ای هم او را واقعاً قهرمان می‌دانند. قزایی‌مقدم در این زمینه می‌گوید: «اینکه مردم زنجان‌ی را کارآفرین می‌خوانند درواقع به‌کاربردن مکانیسم فراقفتی دفاعی از سوی آنهاست. وقتی در یک ساختار اقتصادی کسی نتواند خودش را بالا بکشد، زمین بخورد و بی‌کار بماند، این مسائل را روی یک شخصیت مثل زنجان‌ی فراقفتی می‌کند». اما چرا شایعاتی مثل ازدواج زنجان‌ی با یک بازیگر سینما چندان برد پیدا نکرد و بیشتر شایعات حول‌وحوش ثروت زنجان‌ی می‌چرخد. قزایی‌مقدم معتقد است: «امروز مادیات ذهنیت حاکم بر تمام جوامع است. به همین دلیل ثروت زنجان‌ی برای مردم مهم می‌شود نه ازدواجش.»

چهل سال پیش

از آغوش مادر تا داخل اجتماع؛

چرا ارادتمند دروغ‌گو شد

● هر وقت برای خرید به مغازه‌ای رجوع می‌کردم صاحب مغازه مثل متخصصین تسخیر ارواح به وجود همه آنها سوگند می‌خورد که این جنس را به علت کساد‌ی بازار به‌ضرر می‌فروشد ولی هنوز چند قدم از آن مغازه دور نشده می‌دیدم که عین همان جنس را به نصف قیمت می‌فروشند؟!
● چون به‌قول معروف مدتی دروغ نگفته بودم از این همه دروغ‌گویی بی‌ریا؟! «مات و متحیر می‌شدم و چهارشاخ می‌ماندم.
● یواش‌یواش من هم تمام به تنه اجتماع خوردم و چون مثل بعضی‌ها ماده مستعدی داشتم یک‌شبه ره صدساله رفتم و هم‌رنگ جماعت شدم.

● اگر روزی با دوستانم قصد تفریح داشتیم صد تا دوز و کلک سوار می‌کردم تا والده بچه‌ها را متقاعد کنم که امروز کمیسیون اداری، داریم (!) و از این سر به طاق کوبیدن و دروغ‌گفتن ذره‌ای هم ناراحت نمی‌شدم.
● اگر از قیافه کسی خوشم نمی‌آمد و نمی‌خواستم او را ر ببینم شهامت گفتش را نداشتم، خوردم به ناخوشی می‌زدم یا قیافه نهن‌من‌غریب می‌گرفتم تا به او ثابت کنم که اگر «به حضور مهر ظهورش نمی‌رسم فقط به‌علت بیماری یا گرفتاری است !!!

● خوب یادم هست که وقتی در دبستان درس می‌خواندم در کتاب‌های درسی نوشته بودند: «نان و پنیر لذیذ است» و من هر وقت می‌خوردم چندان احساس لذتی نمی‌کردم برعکس از همان وقت احساس می‌کردم که «ته‌چین بره» و «خوراک بوقلمون» لذیذتر است.

● قبل از اینکه اسسم را در دبستان بنویسند هر وقت مادرم کاری داشت و می‌خواست‌خود را از دست قال‌وقیل و شیطن من خلاص کنم می‌گفت: «گه سالتی باشی و شیطونی نکنی بیایات میاد واست قاقالی‌لی میاره». و من به‌عشق قاقالی‌لی، ساعت‌ها میل به شیطن را در خودم می‌کشتم و ساکت و آرام می‌نشستم ولی شب که بامی می‌آمد تنه‌تان از قاقالی‌لی خبری نبود بلکه مادرم از من به پیام چغلی هم می‌کرد و بابام تا می‌خوردم کنکم می‌زد!
● دیگر جلوتر از این تاریخ را به یاد ندارم، پیری آدم را کم‌حواس می‌کند، اما الان که خودم صاحب زن و فرزند هستم، اوقاتی که بی‌کارم و در خانه هستم می‌بینم که زنم هر وقت بخواهد بچه بزرگ‌ترم را بخواباند می‌گوید: «بخواب وگرنه می‌کم لولو بیاد بخورند...! و بچه من بارها ن خوابیده و لولو هم او را نخورده است !!!

● زنم تا چندی‌پیش به بچه کوچ‌ک‌ترم شیرخشک می‌داد ولی همیشه سعی داشت بچه را در موقع شیردادن طوری به خودش بچسباند و شیشه شیر را به‌طرزی در دهان او قرار دهد که بچه خیال کند از خود مادر شیر می‌خورد! ...

● حالا هم که او را از شیر گرفته ه‌رفت بچه هوس شیر می‌کند به‌دهانش «پستانک لاستیکی» می‌گذارد!
● شما از این بچه که ما از توی قنداق به او دروغ می‌گوییم چه انتظاری دارید؟ ... می‌خواهید وقتی دستش به جایی بند شد به مردم دروغ نگوید؟ ...الحق که آدم بی‌انصافی هستید!

«بی‌بی طوطی»

پیشنهاد

نوشتن در عصر اطلاعات پیرازند. در بخش ویژه همچنین شاپور بهیان درباره مناسک نوشتن، افتخار نبوی‌نژاد درباره تیک‌ها و وسوس‌های نویسندگان و احمد اخوت در ستایش تکثیر، مقالاتی نوشته‌اند. فصلنامه دو بخش دیگر نیز دارد: شعر و داستان. در بخش شعر، مقاله‌ای با عنوان «گذری در دهانه‌مرای‌ی در ادبیات فارسی»، نوشته زهرا معینی‌فرد به چاپ رسیده است.

شماره پاییز فصلنامه «زن‌ده‌رود»، منتشر شد. این فصلنامه که در اصفهان منتشر می‌شود، به موضوعات فرهنگ، ادب و تاریخ اختصاص دارد. به همین

دلیل زن‌ده‌رود در تازه‌ترین شماره خود و در بخش ویژه‌اش سراغ موضوع «نوشتن» رفته است. این بخش با مقاله‌ای ترجمه‌شده از دانیل گاردل و فیلیپ لئونار، آغاز می‌شود. نویسندگان در این مقاله تلاش کرده‌اند به الزامات واقعی بوده است.